

دکتر یونس جعفری

دهلی کالج

يك تحقیق کوتاه و جالب راجع به صائب

کلیه انواع دیوان صائب چاپ ایران از چند جهت ناقص هستند . اول اینکه ایرانیان بخاطر ندانستن معنی بعضی کلمات هندی نظیر «پان» و «بست» تمام و یا قسمتی از غزلی که این کلمات را در برداشته حذف کرده اند دوم بعلت نداشتن دسترسی به نسخه های کاملتر (که در هند موجود است) دیوان صائب چاپ ایران را نمیتوان کلیات صائب دانست .

آنچه مسلم است و کسی را بر آن شکی نیست آنکه صائب تبریزی چنانچه رسم آن زمان بود برای دیدن سرزمین افسانه ای هند به این کشور مسافرت نمود و در همین سفر طولانی هفت ساله بود که به بعضی از عادات و رسوم هندیها خو گرفت و بسیاری از کلمات و لغات هندی را در اشعار خویش بکار برد . البته قبل از صائب شعرا و نویسندگان دیگر نیز لغات هندی نظیر کافور ، قرنفل ، صندل ، برهمن را در آثار خود استعمال کرده بودند لیکن این دسته کلمات چنان مصطلح و متداول شده بود که برای فارسی زبانان چندان تازگی نداشت . اما در مورد صائب موضوع بکلی فرق میکند او دانسته و از نظر علاقه به دنبال سوژه های تازه و دست نخورده میرفت و بعضی از لغات نا آشنا و جدید را انتخاب نموده ابیاتی روی آنها میسرود مثل لغت «پان» که در شعر زیر استعمال شد :

چه خون که در دلم از آرزوی بوسه کند

در آن زمان که کند سبزم لب از پان سرخ

می دو آتش را نشأه دگر باشد

خوش آن زمان که لب یار گردد از پان سرخ

این دو بیت متأسفانه از نسخه‌های چاپ ایران بخاطر ندانستن کلمه «پان» حذف گردیده و فقط در نسخ خطی هند به چنین اشعاری برمیخوریم .
 • طلع غزلی که این ابیات را دربردارد چنین است :
 مکن زیاده لعلی لب چو مرجان سرخ ز پشت دست ندامت مساز دندان سرخ
 و بقیه غزل در تمام نسخه‌ها چه نوشته شده در هند و چه چاپ ایران آمده است .

«پان» درلنت به نوعی بوته گرمسیری و برگ آن میگویند که در سرتاسر شبه قاره هند و پاکستان بغیر از دو ناحیه سند و پنجاب به کثرت میروید . رنگ این برگ سبز و درشت شبیه قلب و به بزرگی يك کف دست می باشد . هندیها از «پان» بجای آجیل استفاده نموده آنرا میچوند . متداولترین صورت استفاده از پان چنین است که روی آن مقداری عصاره پوست درخت مغیلان قدری گچ یا آهک توتون برگ گل و البته ادویه ریخته برگ را میپيچند و به دهان گذاشته مشغول جویدن میشوند . پس از مدتی رنگ قرمز زیبایی تمام لب و زبان و دندان را فرامیگیرد .

صائب تحت تأثیر مشاهده مکرر لب و دندانهای سرخ در کوچه و خیابان و خانه و بازار قرار گرفته و کلمه پان را در دو بیت شعر بالا استعمال نموده است .

شاعر فارسی گوی هندی مولوی محمد فائق برای پان لغز جالبی دارد :

چيست آن برگ تازه خضر نشان	لعل حل کرده اند رو پنهان
که شنید این که دید در دوران	کز زمرد شود عیان مرجان
سه رفیق شفیق همرازش	بط و سرخاب و سینۀ بازش
طرفه برگی که گرد درختش را	رسد آسیب شدت سرما
برگ او هر کجا بود بر بار	مضمحل گردد و رود از کار
خوردنش رنگ آورد بر رو	گردد از نکهش دهن خوشبو
بعدا کل طعام خوردن او	هست نزد حکیم بس نیکو
تهیزش خوب تلخیش هم خوب	زین دو خوبی است خلق را مرغوب
در نوى کس مپرس و کس مخراست	چون شود کهنه قدر بیشتر است

دهد از خون خود بشاه و گدا
بمهمی که هر کسش برداشت
بود آنجا که بزم سوز و سرور
نبود غیر هند دیگر جا
شرفش بین و خویش بنگر
گفت با من یکی ز خامان عام
گفتمش فهم کن برای صواب
نام او هست همعدد بگلاب

کلمه دیگر بسنت (بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم) بمعنی بهار و نوبهار میباشد که در هند اوائل اسفند شروع میشود . همانطور که ششم فروردین در عهد جمشید روز مهمی محسوب میشد پنجمین روز ماه اول بهار (گاما) را در هند جشن گرفته و بهمین مناسبت مردم لباس زرد بتن میکنند و حلقه‌های گل جعفری رنگ به گردن می‌اندازند پادشاهان منول و درباریهای آن زمان این روز را محترم شمرده جشن و چراغانی بر پا میکردند واضح است که شعرا نیز در چنین روزی بیکار ننشسته بخاطر گرم کردن محفل پادشاهان قصائد غرا می‌سرودند . صائب ، این بلبیل هند ، کلمه د بسنت ، را ردیف قصیده‌ای قرار داده در مدح ظفرخان احسن بمناسبت فرا رسیدن بهار سروده است :

قصیده

تذرو بال فشان گردد از غبار بسنت
رود بهار بگرد از گل عذار بسنت
گذشت فصل خزان شکسته رنگیها
رسید موسم رنگین نو بهار بسنت
بهار با همه سامان بی‌نیازی رنگ
کند گدائی رنگ از گل عذار بسنت
چه نقشهای تماشا فریب زد بر آب
بروی خاک بماناد نو بهار بسنت
هزار رنگ متاع ملال اگر داری
بیاد میدهدش یکنفس شمار بسنت

بهار دست بدست از چمن هوا گیرد
 چو گل کند ز کف دستها نگار بسنت
 گلی ز چهرهٔ احباب میتوان چیدن
 غنیمت است چو ایام گل بهار بسنت
 چه همچو برگ خزان دیده رفته از دست
 رخی برنگ ده از سیر لاله زار بسنت
 خمیر مایهٔ قوس قزح شده است زمین
 ز بسکه ریخت ز هر سو گل از کنار بسنت
 سواد هند که چون زاغ آمدی بنظر
 شده است چون پرتاووس از بهار بسنت
 شده است مرغ هوا یک قلم چو بوقلمون
 ز بس بلند شد است از زمین غبار بسنت
 درین دوروز که طاوس رنگ جلوه گراست
 شکسته رنگی خود میکنم بکار بسنت
 بهار را بحنا بندی چمن بگذار
 بسنت رنگری چهرهٔ غبار بسنت
 ز رنگهای عجب کرده بهار است
 چرا سپند نسوزم بروزگار بسنت
 کجا بچیدن گل دست گل فروش رود
 هزار پردهٔ رنگین کشید بر رویم
 شکسته رنگ مبادا گل عذار بسنت
 بملک هند کنون يك گل زمینی نیست
 که چهره اش نبود گل از تار بسنت
 چگونه مصرع رنگین ز طبع سر نزنند
 که سایه بر سرم افکند شاخسار بسنت
 بخاکپای گل و آشنائی بلبل
 که به ز روی بهار است پست کار بسنت

چنانکه صحبت رنگین نمیرود از یاد
 همیشه در دل من هست خار خار بسنت
 چرا چو گل نرنی خنده بر جهان صائب
 به بین که با که ترا یار کرده بار بسنت
 بهار جود ظفر خان صبح پیشانی
 که سرخروز گل اوست لاله زار بسنت
 باینقدر که گل عارض تو اش رو داد
 یکی هزار شد امروز اعتبار بسنت
 نمانده سوده لعل و زمرد و یا قوت
 بروز جشن تو از بسکه شد بکار بسنت
 همیشه بزم تو از اهل طبع رنگین باد
 میان لاله رخان هست تا شعار بسنت

نسخه برداران ایرانی از این کلمه بسنت چیزی دستگیرشان نشده
 بدین جهت تمام قصیده را از قلم انداخته و از دیوان حذف کردند . چنین
 بنظر میرسد که صائب این قصیده را در برهانپور (یکی از شهرهای معروف
 جنوب هند) سروده چه خاك آن شهر و اطراف متمایل به سیاهی است چنانکه
 از این بیت استنباط میشود :

سواد هند که چون زاغ آمدی بنظر شده است چون پرتاووس از بهار بسنت
 اگر این نظر را قبول کنیم معلوم میشود صائب بین سالهای ۱۰۴۱ و
 ۱۰۴۲ این قصیده را گفته است چون در آن تاریخ آنجا بوده و با ظفر خان
 احسن تخلص و شاه جهان شاه به برهانپور سفر کرد .
 این بود نظر بنده که از محیط و مرکز ادبیات فارسی دور هستم تا
 عقیده دوستان ایرانی چه باشد .